

مفهوم و حجیت اجتهاد گروهی*

حسن مبینی

دانشجوی دوره دکتری فقه و حقوق اسلامی

دکتر حسین ناصری مقدم

استادیار دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد،

E- mail: Naseri 1962 @ ferdowsi.um.ac.ir

چکیده

اجتهاد به معنای تلاش سازمان یافته و روشمند فقیهان برای دست یافتن به احکام شرعی، عمری به بلندای اسلام دارد. اجتهاد در کل ادوار فقه شیعه و در غالب دوران های فقه اهل سنت، مبتنی بر تلاش های فردی بوده است. اجتهاد فردی در عین حال که خود ارزشمند و مفید است، همواره در معرض آسیب های جدی بوده که امروزه با گسترش و پیچیده تر شدن علوم و روابط انسانی، بر میزان افزون گشته است. یکی از راه حل های پیشنهادی برای کارآمدتر ساختن اجتهاد، گروهی کردن آن است. از اجتهاد گروهی، تفسیرهای متنوعی ارائه شده است مانند این که گروهی از فقیهان دارای شرایط، گرد هم آیند و با تضارب آراء و اندیشه هایشان به نتایج واحدی دست پیدا کنند. این نوع از اجتهاد نیز گرچه هم در حوزه نظر و هم در حوزه اجرا با ابهاماتی روبه رو است اما به نظر می رسد از اجتهاد فردی، سودمندتر باشد. در مبحث اجتهاد گروهی، موضوعات بسیاری وجود دارد که در این نوشتار تنها به مفهوم اجتهاد گروهی و حجیت آن پرداخته شده است.

کلید واژه ها: اجتهاد، اجتهاد گروهی، استنباط، فقیه، تقلید، مجتهد، فتوا،

شورا، حکم شرعی.

درآمد

اجتهاد در فروع به معنای تلاش روشمند و سازمان یافته فقیهان برای استکشاف احکام شریعت که یکی از مهم ترین ویژگی های فقه اسلامی است از همان آغاز پیدایش اسلام (بنا بر نظریه ای که اجتهاد پیامبر(ص) را جایز می شمارد) و یا پس از اندکی، جامعه تحقق بر تن کرد. اصولاً اجتهاد و به کارگیری قسوی تلاش در جهت به دست آوردن حکم یک شیء، فرع بر وجود آن شیء است و گرنه، این تلاش بیهوده خواهد بود. اجتهاد در حوزه فقه، به دست آوردن حکم شرعی است و چون حکم شرعی همواره بین و آشکار نیست، پس اجتهاد، ضرورت پیدا می کند. پس، اجتهاد در جایی است که ابهام و پیچیدگی وجود داشته باشد، بنابراین در ضروریات دین، اجتهاد، وجود ندارد (آذری قمی، ۸۰/۱).

مشخصه هر متن به ویژه متون مقدس، تفسیر و تأویل پذیری آنها است و به تدریج و با فاصله گرفتن از ماتن و آورنده متن، بر شدت تأویل پذیری آن افزون می گردد. بنابراین، اجتهاد برای رسانیدن مجتهد است به حاق متن دینی و ایجاد فهم و درک صائب از حکم شرعی که به خودی خود، آشکار و معلوم نیست. این فرایند و افزون بر تاریخ درازمندش، مذاهب اسلامی در به کارگیری آن، برداشت های متفاوتی از آن کرده اند، اما گویا همه آنها (جز اندکی، مانند اخباریان که اجتهاد را برنمی تابند) اتفاق دارند که گریزی از آن نیست، حال چه آن را منبعی در کنار قرآن و سنت بدانیم (نگرش غالب اهل سنت؛ صدر، سیدرضا، ص ۲۶-۲۵) و یا آن را صرفاً ابزار و روشی برای وصول به حکم خداوند تلقی کنیم (دیدگاه امامیه؛ همانجا).

تقسیمات اجتهاد

از گذشته تا کنون برای اجتهاد، تقسیمات متفاوتی صورت گرفته است که به چند نمونه اشاره می شود:

۱- تقسیم دکتر الدوالیبی که می گوید: (ص ۳۸۹) راه های کشف احکام شرعی سه گونه است

(الف) طریق اجتهاد بیانی: برای بیان احکام شرعی از نصوص؛
 (ب) طریق اجتهاد قیاسی: برای وضع احکام شرعی در مورد وقایع نوپیدا با قیاس به آنچه در کتاب و سنت وجود دارد؛
 (ج) طریق اجتهاد استصلاحی: برای جعل احکام شرعی در زمینه با وقایع نوپیدا بر اساس مصالح. این تعریف از جهات گوناگون، مورد مناقشه قرار گرفته است (بحرالعلوم، ص ۱۲۸).

۲- تقسیم استاد محمد تقی حکیم

(الف) اجتهاد عقلی: آنچه که طریقت یا حجیت مصادر آن، عقلی محض است مانند آنچه مفید علم وجدانی است (مستقلات عقلیه)؛
 (ب) اجتهاد شرعی: هر چه که نسبت به طریقتش یا حجیتش نیازمند جعل یا امضا باشد مانند اجماع، قیاس، استصلاح، استحسان، عرف، استصحاب و دیگر حجّت های.

۳- تقسیم اجتهاد به لحاظ معدّات (اطلاق و تجزّی اجتهاد)

(الف) اجتهاد مطلق: اجتهادی است که به سبب آن، توانایی بر استنباط از روی اماره یا اصل معتبر، عقلاً یا نقلاً به طور فعلی پیدا می شود (خراسانی، ۴۲۳/۲)، یعنی فرد توانایی کامل بر استنباط همه احکام در همه ابواب را دارد. اصولیان در امکان و عدم امکان اجتهاد مطلق، دو گروه شده اند (خراسانی، ۴۲۳/۲؛ خلاف، ۲۴۲؛ شوکانی، ۲۵۵).
 (ب) اجتهاد متجزّی: اجتهاد فردی که فقط بر استنباط برخی از احکام توانمند است. یعنی ملکه اجتهاد تنها در مورد برخی مسائل پیدا شود نه همه مسائل. اینجا نیز چند نظریه وجود دارد: لزوم تجزّی برای کسی که به دنبال اجتهاد مطلق است (خراسانی، ۴۲۸/۲)؛ استحاله تجزّی در اجتهاد (شوکانی، ص ۲۵۵)؛ و امکان آن (خراسانی، ۴۲۷/۲).

۴- تقسیم اجتهاد به لحاظ اطلاق و تقييد

الف) اجتهاد مطلق: منظور از اطلاق در اینجا، اجتهادی است که از همه معدّات آن فراهم آید، اعم از آن که متعلّق به اصول باشد یا کیفیات استنباط.

ب) اجتهاد مقید: اجتهادی است که برخاسته از برخی معدّات است و صاحب آن گمان می کند که مطابق با رأی امام مذهب است. به آن، اجتهاد در مذهب و اجتهاد منتسبون نیز گفته می شود (ابوزهره، ص ۳۷۵-۳۸۲).

۵- تقسیم اجتهاد به فردی و گروهی

نظام اجتهاد چه در امامیه و چه در اهل سنت، در طول تاریخ، عمدتاً بر اجتهادات فردی استوار بوده است. تقریباً بیشتر مباحث و موضوعاتی هم که درباره موضوع و احکام اجتهاد در کتاب های آنان، مطرح شده، ناظر به اجتهاد فردی است (این که چرا اجتهاد، همواره به سوی فردیت میل پیدا کرده، ناشی از علل و اسبابی است که مجال دیگری می طلبد).

اجتهاد فردی یعنی اجتهادی که قائم به یک فقیه است، فقیهی که شرایط اجتهاد در او فراهم آمده است، بدون آن که در این فرایند، فرد دیگری با او مشارکت ورزد. به عبارت دیگر، اجتهاد فردی:

« هر اجتهادی است که اتفاق مجتهدان در آن، در یک رای ثابت نشده باشد» (محمد اسماعیل ص ۲۰).

اما در سال های اخیر و به ویژه در میان فقیهان اهل سنت، نظراتی درباره لزوم و روش های اجتهاد گروهی مطرح شده است، به گونه ای که در پی این تئوری پردازی ها، بسیاری از نشست های فقهی در خصوص گروهی شدن اجتهاد در جهان اهل سنت تشکیل شده و حتی برخی از این مجمع ها و شوراهای افتاء در بعضی از

کشورهای اسلامی، جنبه رسمی نیز پیدا کرده است.^۱

شکلهای گوناگون اجتهاد گروهی

گرچه در بادی نظر، اجتهاد گروهی مفهومی روشن و خالی از پیچیدگی می‌نماید ولی با نگاه به آرای فقیهان در این باب، به تنوع احتمالات دیدگاه‌ها بر می‌خوریم. اجتهاد گروهی همان گونه که گفته شد یعنی: الف) اجتهاد جمعی از فقیهان به صورت مشترک؛ ب) اجتهادی که نظر فقیهان در آن بر یک مسأله، اتفافی بوده است. قسم دوم از محل کلام، خارج است چه، که این قسم، به صورت اتفافی و تصادفی است و به اصطلاح جامعه‌شناسان به صورت حرکت (movement) رخ داده است (گرچه برخی ادعا کرده‌اند که این نوع اتفافی که در فقه به صورت اجماع و یا شهرت فتوایی یا عملی، متبلور شده است، نیز به نوعی، اجتهاد جمعی به شمار می‌آید: اسدی، ص ۱۸۵) بلکه سخن در قسم اول است که به اصطلاح، به گونه سازمان و نهاد (institution) پدید آمده است. این قسم نیز از منظر راهبردهای اجرائی و نحوه سامان‌دهی، به چندین گونه قابل تصور است:

^۱ . حداقل دو کتاب مستقل با عنوان *الاجتهاد الجمعی* تألیف شده است. یکی از شعبان محمد اسماعیل و دیگری از عبد المجید السوسوه الشرقی و نیز افراد دیگری در خصوص آن سخن گفته‌اند مانند: یوسف حناوی، محمد هشام ایوبی، شیخ حمد محمد شاکر، زکریا البری، محمد سوقی، علی حسب الله مراد و ... مراجعه شود به: *الاجتهاد الجمعی*، شعبان محمد اسماعیل و *ادوات النظر الا جهادی المنشود*، قطب مصطفی سانو در میان اندیشمندان و فقه پژوهان امامی نیز اخیراً تلاش‌هایی در این خصوص صرفاً در قالب طرح و پیشنهاد و مقاله، صورت پذیرفته است ولی چندان به عمل در نیامده است. از این میان می‌توان به چند نفر اشاره کرد: شهید صدر، شهید مطهری، سید رضا صدر، آقای ناصر مکارم شیرازی، یحیی نوری، آصف محسنی، محمد نقوی، سید مرتضی شیرازی و ... مراجعه شود به: *شوری الفقهاء* نوشته ناصرحسین اسدی.

۱- همه مجتهدان مطلق بدون تقسیم کار، در کنار هم گرد آیند و در مورد هر مسأله فقهی به تبادل نظر بپردازند. به این معنا که هر چند این اشخاص، مجتهد مطلقند، از قبل راجع به هیچ موضوعی اصالتاً و مشخصاً به تفحص و تحقیق نپرداخته اند و اینک که در شورا گردمی آیند، با دید کلی و یکسان در همه ابواب فقهی به بحث و بررسی می پردازند.

۲- بین مجتهدان مطلق، حوزه کار مشخص شود، یعنی هر مجتهد مطلق در بابی از ابواب فقه بالااصاله و به نحو تخصصی و مشخص به تحقیق و تفحص بپردازد و سپس در شورا گرد هم آیند. در این شورا همه حاضران، نظر می دهند و به نقد و بحث و هم فکری می پردازند.

۳- ممکن است مانند قسم دوم میان مجتهدان مطلق، در حوزه ابواب فقهی گوناگون، تقسیم کار صورت گیرد ولی به صورت کمیسیونی باشد، یعنی مجتهد مربوط، پس از نتیجه یابی در کمیسیون ویژه، نظرش را در شورای عمومی مطرح سازد.

۴- می توان شورا را میان مجتهدان متجزی تشکیل داد (بنابر قول امکان تجزی اجتهاد).

البته بعید نیست که در تمام صور مذکور، حضور متخصصان و صاحب نظران دیگر رشته ها را که به نحوی با حوزه فقه ارتباط پیدا می کنند، در شورا لازم بدانیم، زیرا تشخیص موضوعات و متعلقات و اوصاف مربوطه به آن ها برای استنباط حکم شرعی، بسیار مهم است و از جریان های تأثیرگذار در اجتهاد، تبدل موضوعات و پدید آمدن مفاهیم جدید است که قهراً وجود افراد کارشناس و متخصص را برای تحقق یک استنباط صائب، ضروری می سازد.

نکته مهم دیگر در بحث شورایی شدن فقه و اجتهاد این است که اعضای شورا چگونه و بنا بر نظر چه کسی انتخاب میشوند؟ آیا به صورت خود جوش چند مجتهد هم فکر و هم سلیقه به گرد هم می آیند؟ یا آن که حوزه علمیه و یا رهبری از قبل با

برنامه ریزی ویژه برای این کار تمهیداتی می اندیشند و در حقیقت، شورا نهاد برنامه ریزی شده است؟ آیا تعدد شوراها امکان دارد، یاقط باید یک شورا بیشتر در بین نباشد؟ تکلیف مجتهدان دیگر چیست، رابطه شورا با رهبری چگونه تبیین می گردد؟ تکلیف مقلدان چه می شود؟ و... اینها نمونه هایی بود از پرسش های بسیاری که در برابر نظریه اجتهاد گروهی چونان سدّی، افراشته می نماید. البته همه پرسش ها به جا و قابل طرحند، اما باید دانست که بیشتر آنها مربوط به زمینه های اجرائی است که موضوع این مقاله نیست. آنچه در این کوتاه سخن بدان پرداخته می شود پس از روشن سازی نسبی مفهوم اجتهاد گروهی حجیت و لزوم اجتهاد گروهی است و با این که نمایه ها و اشکال متنوعی بر آن مفروض است، از میان همه آنها قدر مشترک و ساده ترین شکل، مورد بررسی قرار می گیرد، یعنی آن که چند مجتهد اعم از مطلق یا متجزی و اعم از آن که به صورت خودجوش باشد یا سازمان یافته و... - گرد هم آیند و در پاره ای از فروع فقہی به تبادل نظر پردازند و آنگاه در مسأله یا مسائلی به نتیجه نهایی و مشترک دست یابند و به آن فتوا دهند. فتوای آنان، نظر شورا باشد نه تک تک افراد عضو آن، یعنی برای شورا، شخصیت حقوقی فرض شود. اینجا اولین پرسش آن است که آیا این نوع از اجتهاد جایز است و از حجیت برخوردار؟ در مطالب بعدی به این پرسش پاسخ گفته شده است.

حجیت اجتهاد گروهی

به دلیل آن که مباحث اجتهاد فردی، ریشه دارتر و پر پیشینه تر بود و منابع جامعی برای آن وجود دارد. بحث درباره وجوب و حجیت آن خودداری شد. اما در باب اجتهاد گروهی به دلیل آنکه پیشینه قابل توجهی ندارد و به طور طبیعی مانند هر امر تازه ای، با مقاومت بیشتری مواجه می گردد ضروری است که درباره حجیت و لزوم آن تاکید و بررسی بیشتری انجام شود. اینک در چند مسأله سخن باید گفت :

۱- آیا اجتهاد گروهی، اجتهاد به شمار می آید؟

این پرسش در واقع یک بحث موضوعی است و هدف آن فهم این نکته است که آیا اساساً اجتهاد گروهی را می توان به لحاظ لغت و اصطلاح، یک نوع اجتهاد دانست یا آن که، این نوع اجتهاد با اجتهاد مصطلح، فقط تشابه اسمی دارد، در پاسخ باید گفت بدون تردید، دراجتهاد چه از منظر لغوی آن - که عبارت است از تلاش همراه با مشقت - و چه از نگاه اصطلاحی - که عبارت است از استفراغ الوسع - فردی بودن، قید نشده است. یعنی مضافاً الیه و فاعل اجتهاد ممکن است فرد باشد یا جمع. همان گونه که درست است گفته شود «استَفْرَغَ زیدٌ وُسْعَهُ فی کذا»، درست است گفته شود: «استفرغ جمع وسعهم فی کذا». بنا براین به نظر می رسد اگر اشکال و تشکیکی در مسأله باشد، به لحاظ شمول و صدق لغوی و اصطلاحی نباشد بلکه از منظرهای دیگر مانند حجیت، ادله و نظائر آن باشد. تنها چیزی که ممکن است در نقد اجتهاد گروهی از نظر مفهومی گفته شود آن است که آیا در اجتهاد گروهی، گروه اجتهاد می کند یا فرد در گروه به اجتهاد می پردازد؟ اگر گروه به اجتهاد پردازد به این معنا که گروه - یا شورای افتاء - برخوردار از یک شخصیت حقوقی بشود و نظرات افراد آن در کل و جمع، مضمحل گردد، این را می توان اجتهاد گروهی دانست، اما اگر صرفاً افراد در عین حفظ وحدانیت خود در گروه گرد می آیند و به واسطه هم فکری به نتایجی دست پیدا می کنند، در صدق مفهوم اجتهاد گروهی، قدری تأمل و مناقشه می توان کرد.

۲- آیا اجتهاد گروهی واجب است؟

همان گونه که می دانیم اجتهاد دارای دو گونه وجوب است: تخییری و کفایی. باید دید که همین دو گونه در اجتهاد گروهی نیز وجود دارد یا نه؟ در پاسخ، به نظر می رسد در اجتهاد گروهی این دو وجوب معنا دار نیست زیرا شخصی که قرار است در اجتهاد گروهی مشارکت ورزد، به درجه اجتهاد (فردی) رسیده است و ایجاب وجوب، امکان ندارد. تنها این پرسش مطرح است که آیا یک وجوب

ثانوی بر ذمه او سنگینی می کند یا نه، و آن در مسائلی است که هنوز اجتهاد بالفعل نکرده است. آیا این لزوم ثانوی، به نحو الزام است یا ندب، آیا این وجوب شرعی است یا عقلی، عینی است یا کفایی؟

در میان فقیهان امامیه کسی را سراغ نداریم که اجتهاد گروهی را به نحو الزام و وجوب، بر مجتهدان، تکلیف کند. تنها چیزی که از سخنان آنان در این بحث به دست می آید رجحان و افضلیت اجتهاد گروهی نسبت به اجتهاد فردی است به ویژه در مسائل اجتماعی (بحر العلوم ص ۱۶۷). البته از سخنان برخی فقیهان معاصر اهل سنت، وجوب و لزوم اجتهاد گروهی، استشمام می گردد.

این که گفته شد، وجوب اولی در مورد اجتهاد گروهی بی معنا است، ممکن است به این صورت مورد نقد قرار بگیرد که چه اشکالی دارد که وقتی فقیهان یکی از سه امر: اجتهاد، تقلید و احتیاط را به صورت تخییری بر آحاد مکلفان واجب می شمارند، منظورشان از اجتهاد، اعم از اجتهاد فردی و گروهی باشد؟ یعنی مکلف مخیر است که از آغاز، یا شرایط شرکت در اجتهاد گروهی را احراز کند و یا به تقلید و احتیاط بپردازد.

پرسش دیگر در این مبحث، شرعی یا عقلی بودن وجوب اجتهاد گروهی بر فقیهان است؟

شاید بتوان ادعا کرد که ادله وجوب در مسأله اجتهاد گروهی - بر فرض ثبوت - هم شرعیند و هم عقلی. ادله شرعی مانند آیات و روایاتی که بر لزوم تشاور در امر اجتهاد دلالت دارند و ادله عقلی، همان احکام عقل است به این که متابعت از چیزی که نزدیک تر به واقع و از خطا، مصون تر است لازم می باشد.

۳- آیا اجتهاد گروهی از حجیت برخوردار است؟

حجیت هم درباره اجتهاد مجتهدان نسبت به خودشان مطرح است و هم در باب متابعت مقلدان از آنان. اما درباره مجتهدان عضو شورا باید گفت:

الف) یا چنین است که نظر اصحاب شورا به نقطه واحد ختم می‌شود (یعنی به اجماع و اتفاق نائل می‌شوند) که در این صورت، این رأی و فتوا، همان اجتهاد فردی است، منتهی در جمع شکل گرفته است و ادله حجیت اجتهاد قطعاً شامل آن می‌شود. یعنی مجتهدانی که عضو این شورا پس از اتفاق برفتوایی، هر کدامشان موظفند به آنچه بدان رسیده‌اند، عمل کنند و تخلف از آن جایز نیست، همان گونه که در صورتی که به تنهایی دست به اجتهاد زده بودند نیز چنین بود.

ب) در شورا حداقل دو نظریه وجود پیدا کند (یعنی اقلیت و اکثریت یا تساوی تحقق یابد) در این صورت که رأی مجتهد با سایر اصحاب شورا متخالف است، باید تابع نظر اکثریت شود یا به نظر خودش پایبند باشد؟ اینجا نقطه کلیدی و حساسی است که به آسانی نمی‌توان آن را حل و فصل کرد. ممکن است در پاسخ بگوییم: این مسأله، مبنایی است یعنی اگر در بحث وجوب اولی اجتهاد گروهی قائل به وجوب باشیم و اجتهاد فردی را اساساً مجزی ندانیم، باز دو حالت دارد.

۱. یا منظور آن است که اجتهاد فرد، در جمع صورت بگیرد ولو نظرش در نهایت با جمع، موافق در نیاید ۲. و یا باید در جمع، تابع اکثریت شود و نظر آنان را بپذیرد.

اگر مراد آن است که اجتهادش باید در جمع و با مشارکت، صورت پذیرد (قسم اول)، پس اینجا، شرط محقق شده است. چون فرض آن است که اجتهاد او در جمع، شکل گرفته است. پس به وظیفه اش عمل کرده است و اکنون که دیدگاهش با جمع شورا، متغایر شده، باید به رأی خویش عمل کند (البته این پرسش ممکن است رخ نماید که فایده اجتهاد جمعی در این فرض چیست؟ در پاسخ می‌توان گفت: نخست آن که اکثریت شورا به نظر واحدی دست یافتند و دوم آنکه اقلیت نیز در پرتو مباحثات و مشاوره‌ها به دیدگاه خودش نائل شد. پس نسبت به او نیز مفید بوده است). اما اگر منظور آن است که اقلیت، در جمع شورا باید تابع اکثریت شود و رأی آنان را بپذیرد این

نیز از دو منظر قابل کاوش است :

نخست از این منظر که شورا دارای شخصیت حقوقی نیست و صرفاً چیزی که در آن، پدیدمی آید اجتماع آرای چند مجتهد است. اگر از این زاویه به مسأله نگریسته شود، چندان قابل دفاع نیست زیرا معنایش آن است که فرد در شورا، صرفاً به لحاظ آن که در جناح اقلیت قرار گرفته است، باید از رأی خویش صرف نظر کند و نظر اکثریت را بپذیرد (دربرای شورا هم شخصیت مجموعی و حقوقی در نظر گرفته نشده است). این احتمال بسیار بعید به نظر می رسد چرا که با ادله حجیت علم و کشف ذاتی و امثال آن، منافات دارد.

و منظر دوم، فرض شخصیت حقوقی برای شورا است و این پرسشی بسیار خطیر است که در میان فقه پژوهان شیعی کسی را سراع نداریم که درباره آن اظهار نظر کرده باشد. در حقیقت، این پرسش به مسأله حجیت رأی اکثریت بر می گردد که معمولاً در میان فقیهان امامی - به ویژه در سطح احکام - هواداری ندارد (ناگفته نماند که حتی در فرض شخصیت حقوقی برای شورا اگر یکی از اعضاء نظرش با شورا مخالف باشد و حتی به نظر خود عمل کند - البته در امور غیرحکومتی - مشکل چندانی پیش نمی آید).

اما در باب **مقلدان** صور مسأله چنین است :

الف) اگر برای شورای فتوا، مقام و شخصیت حقوقی فرض شود، لازمه آن این است که این شورا هرگاه فتوایی صادر کند - اعم از آن که اتفاق همه اعضاء باشد یا رأی اکثریت - بر مقلدان شورا لازم است که از آن تبعیت کنند (در مبحث مستقلی، به مسأله تقلید از مجتهدان گروهی، پرداخته می شود).

ب) اما اگر شورا دارای مقام حقوقی نباشد و صرفاً محلی باشد برای اجتماع اهل فتوا و تبادل اندیشه اگرچه که ممکن است این اجتهاد گروهی باشد (به یک معنای آن) ولی تقلید فردی را نقض نمی کند، چرا که مقلد از یکی از مجتهدان عضو شورا

تقلید می‌کند نه از جمع بما هوجع.

پس مهم در باب تقلید، بحث نخست است که شورا دارای مقام حقوقی باشد. اینجا این پرسش رخ می‌نماید که آیا تقلید از جمع بما جمع هو امکان دارد یا خیر؟ پس چالش‌های جدی در باب اجتهاد گروهی - در مقام حجیت - در دو نقطه است:

۱- حجیت نظر شورا برای مجتهدی که نظری مخالف نظر اکثریت را دارد؛ ۲- روایی تقلید از شورا زمانی که برای آن، شخصیت حقوقی، فرض شود.

ادله جواز اجتهاد گروهی از نگاه اهل سنت

گرچه پس از مبحث وجوب و حجیت اجتهاد گروهی، بحث از جواز اجتهاد گروهی تا اندازه ای بی وجه می‌نماید اما در برخی از کلمات فقه پژوهان معاصر اهل سنت برای تثبیت پایه‌های آن ادله ای اقامه شده است که ممکن است قابل مناقشه هم باشند. البته چنان که گفته شد، اگر اجتهاد گروهی به این معنی باشد که گروهی از مجتهدان گرد هم آیند و در برخی مسائل فقهی مورد ابتلای جامعه، به بحث و بررسی پردازند و چنانچه بر نظر واحدی اتفاق کردند آن را به عنوان نظر شورا اعلام کنند، قطعاً هیچ ایرادی بر آن وارد نیست بلکه از آنجا که در مبادی اجتهاد، از مشورت بهره گرفته شده است بسیار ارزشمند نیز هست. ادله ای را که در باب جواز اجتهاد گروهی می‌آورند نیز معمولاً تنها همین مقدار را اثبات می‌کند و اینک چکیده ای از ادله آنان به نقل درمی‌آید. (محمد اسماعیل، ۲۲۱ تا ۲۲۶)

۱- قرآن

قرآن همواره مسلمانان را به اسم جماعت و گروه مورد خطاب قرار می‌دهد. به ویژه در اموری که وابسته به اجتهاد و امر به معروف و نهی از منکر است. مانند کلمات: فرودوه (نساء ۵۹)، تأمرون (آل عمران ۱۱۰)، یاأمرون (آل عمران ۱۰۴)،

فاعتبروا(حشر ۲) و...

۲- سنت و روایات

روایات فراوانی در باب جواز و استحسان تلاش های جمعی مانند اجتهاد، وارد شده است :

الف) سعید بن مسیب از علی(ع) نقل می کند که به پیامبر (ص) می گوید : «کارهایی اتفاق می افتد که در قرآن وجود ندارد، و از سوی شما نیز سنتی درباره حکم آن وارد نشده است.» پیامبر (ص) فرمود : «دانیان از مؤمنان شما بر آن، اتفاق کنند به این نحو که به صورت شورایی آن را حل و فصل کنند و با یک عقیده، در آن حکم نکنند» (هیثمی، ۱/ ۱۷۸).

ب) در حدیثی آمده است که علی(ع) از پیامبر (ص) پرسیدند: «اگر حادثه ای رخ دهد که آیه ای از قرآن یا سنتی از شما درباره آن نباشد تکلیف چیست؟» پیامبر(ص) فرمود : «برای آن، مومنان دانایان اجماع کنند تا آخر» (بحرالعلوم، ص ۱۶۶).

ج) از ابوهریره منقول است که گفت : «هیچ کسی را مانند پیامبر(ص) ندیدم که تا این اندازه با یارانش مشورت کند» (شافعی، ۷/ ۱۰۰).

۳- عمل صحابه و تابعان

در این بحث آثاری از صحابه پیامبر(ص) نقل شده است که مضمون آنها این است که هر گاه آنان مسأله ای را در کتاب و سنت پیامبر(ص) نمی یافتند، برگزیدگان امت را گرد می آوردند و چنانچه نظرشان بر امر واحدی قرار می گرفت، بر آن حکم می کردند. «کانو اذا نزلت بهم قضیه لیس فیها من رسول الله (ص) امراجتمعوا لها و اجمعوا فالحق فیما رأوا» (رشید رضا، ۵/ ۱۹۶).

از تابعان نیز نقل می شود که آنان گاهی بر منهج اجتهاد گروهی گام برداشته اند. نقل است که عمر بن عبدالعزیز زمانی که بر مدینه تسلط یافت ده نفر از فقیهان

بزرگ آن دوران را گرد آورد و گفت :

« انما دعوتکم لامر تؤجرون علیه ، و تکونون فیہ اعواناً علی الحق ، ما اریدان افطع امراً ألاً برای من حضر منکم» (طبری ، ۴۲۷/۶)

نقد و داوری درباره جواز اجتهاد گروهی

گرچه همان گونه که گفته شد ، اصل انجام اجتهاد در جمع و مشاوره و تبادل نظر فقیهان، امری است نیکو و بایسته، اما در سخنان مستدلان نیز ادله ای قابل تأمل هست:

۱- نمونه هایی که از قرآن نقل شد، در مورد اجتهاد به معنای مصطلح نبود. و از سویی، حسن انجام دادن امور در برخی موارد، دلالت بر استحسان آن در همه موارد ندارد. شاید اگر مستدلان آیه نفر را مثال می آوردند مناسب تر بود. گرچه این آیه نیز اجتهاد گروهی را اثبات نمی کند بلکه به جمع فرمان اجتهاد می دهد که ظهور در توزیع دارد یعنی هر کدام به تنهایی، فرایند اجتهاد را به انجام رساند.

۲- روایات مورد استشهاد از نقطه نظر سندی دارای مشکل و ضعفند و غیر قابل اعتماد.

۳- عمل صحابه و تابعان نیز به خودی خود مورد پذیرش فقه امامیه نیست.

۴- از همه اشکالات فوق ، مهم تر آن است که به فرض و مماشات، اگر حسن اجتهاد گروهی از ادله اینان، استفاده شود، به کیفیت و نحوه این اجتهاد، تصریح نشده است. آیا به اجتهاد گروهی به صورت اجتهاد در جمع است یا حاصل افضلیت رأی اکثریت است و یا گونه ای دیگر ؟ پس بهتر و سزاوارتر در باب جواز اجتهاد گروهی ان بگوییم

اصل اجتهاد دارای دو سنخ و جوب است : نخست وجوب شخصی آن بر آحاد مکلفان، که البته به صورت، وجوب تخییری است و دوم، وجوب آن به لحاظ پر کردن

خلاء مجتهد در سطح کلان جامعه، که اینجا دارای وجوب کفایی است. ادله وجوب اجتهاد هیچ کدام مقید به لزوم فردی بودن اجتهاد دلالت ندارند. بنا براین از نظر عموم و شمول هیچ مشکلی در ورود اجتهاد گروهی در مبحث اجتهاد نیست و طبعاً از وجوب و لزوم اجتهاد گروهی، می توان حجیت آنرا نیز استفاده کرد و همچنین تا امری برخوردار از جواز به معنای اعم نباشد، نمی تواند به صفت وجوب، متصف گردد. پس اجتهاد گروهی در حله اول جایز است (به معنای اعم) و در مرتبه دوم واجب است و در مقام سوم برخوردار از حجیت است.

برخی از فقه پژوهان به ویژه در جهان تشیع، به گونه های متفاوت در برابر اجتهاد گروهی موضع گیری کرده اند. برخی در مفهوم اجتهاد گروهی و بعضی هم در لزوم آن، مناقشه کرده اند. به تعدادی از ادله آنان اشاره می شود:

۱- اجتهاد گروهی اساساً قابل تحقق نیست چرا که اجتهاد، به صورت فردی انجام می شود نه با رأی گیری. «فالا جتهاد لا یكون جماعياً والحکم الشرعی لا یكون بالتصویت» (شمس الدین، الاجتهاد و التجدید، ص ۲۰۱). البته باید در پاسخ گفت که اگر منظور آن است که اجتهاد، در لغت یا اصطلاح شرعی، قابلیت تطبیق بر اجتهاد گروهی را ندارد، سخنی بی دلیل است. چه ایرادی دارد که فرد به جای آن که در خلوت خود، سراغ منابع برود و به اجتهاد پردازد، این کار را در میان جمعی از نخبگان و فقیهان دیگر و با تبادل آراء و نظرات، انجام دهد؟ و اما اگر منظور ایشان محقق نشدن اجتهاد گروهی به این صورت تا حال حاضر است سخن درستی است اما دلیل بر نفی موضوعی آن نمی شود.

۲- اتفاق و اجماعی که از اجتهاد گروهی انتظار می رود، تنها در گوشه ای از مباحث و مسائل فقهی قابل تحقق است، اما در بیشتر مسائل، همچنان منازعه و چند قولی فقیهان، باقی خواهد ماند (بحرالعلوم، ص ۱۶۷). این اشکال هم به نظر می رسد به جا نباشد و فقط ادعا است؛ چرا که این احتمال بسیار قوی می نماید که در صورت تشاور، فقیهان

حتی در مسائل اختلافی نیز به نقاط اشتراک و تفاهم دست یابند. اساساً مگر نه این است که مآل و مطلوب و حکمت اجتهاد گروهی همین است، یعنی کاستن از موارد اختلافی و افزودن بر تفاهم و هم دلی؟

۳- اگر وجوب اجتهاد گروهی را بپذیریم لازمه اش تنگ کردن فضای اجتهاد است. چرا که از یک سو، اتفاق همه، چندان میسر نمی شود و از دیگر سو، لزوم اخذ رأی اکثر نیز بی دلیل است (بحر العلوم، ص ۱۶۷). در پاسخ باید گفت که دلیلی در دست نیست که اتفاق همه حاصل نشود، و نیز شاید بتوان حجیت رأی اکثریت را (در مجمع فقیهان) توجیه کرد و همچنین اگر برای شورای فقیهان، شخصیت حقوقی فرض شود، دیگر نیازی به اجماع و اتفاق همه نیست.

افزون بر ایرادات فوق، موارد دیگری نیز گفته شده است که بیشتر جنبه اجرایی و اداری دارد تا نظری و فقهی و برای همین از ذکر آنها خودداری می شود. به هر حال با توجه به تازگی نظریه های مطرح شده در موضوع اجتهاد گروهی و دقیق نبودن مفاهیم و چارچوب ها، جبهه گیری و محافظه کاری برخی از فقیهان در مواجهه با آن، کاملاً طبیعی و قابل توجیه است. از این رو، بایسته است که به جای سخنان تند و گزنده، ابعاد و ارکان موضوع اجتهاد گروهی، تبیین و شفاف گردد. در آن صورت است که مخالفان نیز به صف موافقان خواهند پیوست.

اجتهاد گروهی در احکام است یا موضوعات؟

معمولاً آن گاه که سخن از حجیت یا عدم حجیت اجتهاد گروهی می رود، حوزه احکام مورد نظر است یعنی به دست آوردن احکام شرعی از طریق اجتهاد گروهی. اما برخی از فقه پژوهان معاصر، اجتهاد گروهی و شورای فتوا را به بخش موضوعات مختص ساخته اند، مخصوصاً اگر در مواردی، دلیل تقدم، منوط به رأی اکثریت باشد. ایشان معتقدند که اکثریت حجت شرعی به شمار نمی رود (انعام، ۱۱۶؛ زخرف، ۷۸ و...)

و نمی تواند حکم خداوند را تغییر دهد و اصولاً مباحث حجیت مربوط به حوزه احکام است و مبحث اکثریت، تنها در قلمروی موضوعات کاربرد دارد و حتی آیات و روایاتی که درباره شوری آمده اند، همه، مختص به موضوعات است نه احکام (اسدی، ص ۹۳).

به نظر می رسد این سخن در صورت اثبات، ارزش و فایده اجتهاد گروهی را به میزان بسیار زیادی می کاهش دهد، چرا که منازعه و مناقشه اصلی میان فقیهان در باب احکام است نه موضوعات، گرچه نقش موضوعات نیز در این تعارض آرا اهمیت دارد. اما اگر برای اجتهاد گروهی حجیتی قائلیم باید آنرا در هر دو قلمروی احکام و موضوعات تعمیم دهیم، همان گونه که اجتهاد فردی نیز در هر دو عرصه عمومیت یافته است.

پس مسأله دارای دو رویکرد است. همانطور که گفته شد، برخی نزاع را منحصر در موضوعات می دانند و بنابراین نگاه آنان به مسأله، جنبه موضوعی دارد و از پیچیدگی کم تری برخوردار است. اما دسته ای نیز از منظر عام که شامل جنبه های حکم شناسی نیز می گردد مسأله را نظاره می کنند. گروه اول در دفاع از نظریه اکثریت در شورای فتوا ادله ای آورده اند که خلاصه اش چنین است:

الف) قرآن در همه جا، اکثریت را نکوهش نکرده است، بلکه مذمت در جایی است که اکثریت از راه الهی منحرف گردد اما اگر در برابر آن فروتن باشد مورد ستایش نیز هست ﴿...و یتبع غیر سبیل المومنین نوله ما تولى...﴾ (نساء/ ۱۱۵).

ب) اصل اکثریت از لوازم شورا است و گر نه شورا معنای خود را از دست می دهد. حتی سیره پیامبر (ص) و امامان نیز چنین بوده که آن گاه که به شورا تن داده اند، رأی اکثریت را محترم شمرده اند.

ج) اصل اکثریت هم ضروری است وهم عقلانی چراکه بی توجهی به هر دو نظر (اکثریت و اقلیت) و یا پذیرفتن هر دو، امکان پذیر نیست و نمی توان گاهی اقل را

پذیرفت و گاهی اکثر را زیرا چنین کاری ضابطه مند نیست. بنا براین ما میان یکی از آن دو گزینش قرار داریم و عقل، حکم می کند که رأی اکثریت به خاطر احتمال فزون تر در رسیدن به واقعیت، گزینش گردد (اسدی، ص ۸۹ تا ۱۰۰).

بنا بر مباحث پیش گفته، نظریه اجتهاد گروهی زمانی کارساز و کارآمد تلقی می شود که شامل احکام و موضوعات هر دو بگردد. اما توجیه رأی و اصل اکثریت در مباحث حکمی، از صعوبت و دقت بیشتری برخوردار است، چرا که اگر بتوان رأی اکثریت را در باب موضوعات پذیرفت (مانند آن که پیامبر (ص) در جنگ احد، نظر آنانی را که خارج شدن از مدینه را بر ماندن در آن ترجیح دادند، پذیرفت)، در باب احکام، چون مسأله حجّت شرعی مطرح است، اثبات اصل اکثریت دشوار است مگر آن که بتوان با قواعد و مبانی عام و مهم تری، آن را به کرسی نشانند. به هر روی نگارندگان در میان فقیهان امامی کسی را سراغ ندارند که اصل اکثریت را در حجج شرعی و احکام پذیرفته باشد. ادله ذیل را برای جریان نیافتن اصل اکثریت در احکام بر می شمرد:

الف) از جریان این اصل، تحلیل حرام و تحریم حلال لازم می آید. زیرا لازمه آن، حکم کردن اقلیت است به حلیت یک کار با آن که آنان آن را حرام می شمارند و به عکس. به هر روی، صرف نظر کردن اقلیت از حجّت شرعی دشوار است.

ب) رأی اکثریت در هیچ کجا، حجّت شرعی شناخته نشده است. حتی در بحث اجماع و شهرت نیز که مسأله تعداد کمی و اکثریت مطرح است، از نگاه امامیه باید بر یک حجّت قوی تر - که رأی امام معصوم باشد - تکیه کند.

ج) در مباحث حجّیت گفته شد که علم دارای حجّیت ذاتی است و اثباتاً و نفیاً در قلمروی جعل حجّیت نمی گنجد، بنا براین مجتهدی که در اقلیت قرار دارد خواه ناخواه باید بر اساس علمش رفتار کند و حق تخطی ندارد.

از نظر نگارندگان، مقبولیت یا عدم مقبولیت رأی اکثریت برای اقلیت شورا چندان مهم به نظر نمی رسد. آنچه دارای اهمیت است، نقشی است که شورا در میان

جامعه و مردم ایفا می کند و فرض آن است چنانکه (در مباحث تقلید خواهد آمد) که مردم موظفند نظریه غالب شورا را بپذیرند، هر چند اقلیت بر اساس وظیفه دینی و عقلیشان حق دارند که همچنان به نظرات خویش وفادار باشند (البته آنان حق اشاعه نظرات خویش و برهم زدن آرامش فکر مقلدان را ندارند و نیز در مسائلی که جنبه حکومتی و فرا گیر دارد باید در عمل تابع اکثریت شوند، گرچه مبانی فقهی و علمی آنان را مخدوش بدانند).

اجتهاد گروهی و مسأله تقلید

شاید مهم تر از احکام و مباحث خود اجتهاد گروهی (مانند جواز، وجوب، حجیت و امثال آنها) مسأله تقلید از مجتهدان گره محور باشد و این از آن جهت است که حجیت اجتهاد به خاطر مصالح اجتماعی و عمومیش در پدیده تقلید، تبلور می یابد و شاید به همین لحاظ، فقیهان ما در مسأله تقلید بیشتر سخن رانده اند و احکام و فروع بیشتری را مطرح ساخته اند. پرسش اصلی در این قسمت آن است که آیا مقلدان می توانند به جای گزینش یک فرد از میان مجتهدان، به شورای فتوا و جمع مجتهدان مراجعه کنند؟

البته همان گونه که در مباحث قبلی گفته شد، اگر مقلدان بخواهند از مجتهدانی که در جمع اجتهاد کرده اند، به صورت فردی تقلید کنند، مانعی و اشکالی ندارد. سخن آن جا است که مقلدان از جمع بما هو جمع تقلید کنند. یعنی اگر از یک مقلد بپرسند که از چه کسی تقلید می کند، در پاسخ بگوید مقلد شورای فتوی است. آیا این نحوه تقلید (جدای از مباحث خود شورای اجتهاد) دارای حجیت شرعی هست؟

اما پیش از پرداختن به این پرسش، در اینجا شایسته است که به یک مسأله که در باب اجتهاد گروهی حائز اهمیت است، یعنی مسأله تقلید اعلم اشاره کنیم:

« هو اخذ قول الغير و رأيه للعمل به فی الفرعیات » (آخوند خراسانی، ۲/۲۴۳) و

به نظر می رسد گروه نخست ، میان تقلید و برخی از مقدمات آن خلط کرده اند. (سید رضا صدر، ص ۷۵)

تقلید از اعلم

بسیار بدیهی است که مجتهدان ، از نظر فهم و دانش و میزان خبرویت و مهارت، در یک مرتبه قرار ندارند . از دیرباز این پرسش مطرح بوده است که آیا مقلدان لازم است که حتماً از داناترین مجتهد ، تقلید کنند ، یا نه برای آنها تقلید از مجتهد مفضول (غیر اعلم) هم جایز است ؟ این پرسش از آن جهت برای بحث حاضر اهمیت دارد که به طور مستقیم بر مسأله تقلید از شورای فتوا تاثیر می گذارد. فقیهان امامی ، در وجوب تقلید از اعلم ، نظر یکسانی ندارند. گروهی آن را واجب می دانند و دسته ای خیر. البته بحث از وجوب تقلید اعلم - در صورتی که فتوایش با دیگران اختلاف داشته باشد - زمانی مطرح می شود که امکان رجوع به اعلم ، وجود داشته باشد و گرنه ، رجوع به غیر اعلم در این حالت - ممکن نبودن رجوع به اعلم - مسئله ای است اتفاقی (صدر ، سید رضا ، ص ۱۲۱). در حقیقت، پرسش آن است که فتوای مفضول در صورت وجود افضل حجّیت دارد یا خیر ؟

طرفداران وجوب تقلید از اعلم به ادله ای تمسک جسته اند مانند: اجماع (همان، ۱۲۹) ، بنای خردمندان (حکیم، سید محسن، ۲۸/۱) ، این که قول اعلم به واقعیت نزدیک تر است (همان، ص ۱۷۹) و اطمینان به سخن افضل ، افزون تر است (همان، ص ۱۸۰). همچنین به روایاتی نیز استناد کرده اند ، از جمله مقبوله عمر بن حنظله که در آن وارد شده است :

« الحکم ما حکم به اعدلها و افقههما ... » (حرّ عاملی ، ۱۶۰/۲۷) ؛ و یا فرمان امام علی (ع) که می فرماید : « اختر للحکم افضل رعیتک » (حرّ عاملی ، ۱۵۹/۲۷).

اما ناگفته نماند که در تمام ادله فائلان به وجوب تقلید از اعلم ، مناقشات و

اشکالات جدی شده است (صدر، سیدرضا، ۱۸۳؛ آخوند خراسانی، ۲/۴۴۰ تا ۴۴۱؛ خوبی، ۲۴۰ تا ۲۲۴).

درمقابل، قائلان به تخییر (میان اعلم و غیر اعلم) نیز ادله ای را در اثبات نظریه خویش اقامه کرده اند. مانند: اطلاقات ادله لفظی تقلید (صدر، سیدرضا، ۱۸۴)، روایتی که می گوید «در دینتان بر هر کسی که در محبت ما پیر شده است و در امور ما گام برداشته است، تکیه و اعتماد کنید...» (همان، ص ۱۸۳ و ۱۸۴)، سخن امام صادق (ع): که چند نفر از یارانسان را مژده بهشت می دهند و سپس می فرمایند: به اینان رجوع کنید که حافظان دینند و برای پدرم بر حلال و حرام امین. (حرّ عاملی، ۲۷/۱۴۲ و ۱۴۴)، و نیز تعلیل هایی که در روایات درباره ارجاع مردم به اصحاب امامان آمده است، عمومیت دارند. همچنین امامان، شیعیان هر منطقه را به نزدیک ترین فقیه آن منطقه ارجاع می دادند. (صدر، سید رضا، ص ۱۹۳)، نیز سیره متشرعه از زمان معصومان (ع) تا حال که بدین گونه بوده که مردم معمولاً فتوا را از نزدیکترین فقیه می گرفتند با این که احتمال می دادند فقیه دورتر، اعلم باشد (همان جا) و... که در ادله قائلان به تخییر هم مناقشات وجود دارد. اما اینک در صدد اختیار یکی از دو قول نیستیم و صرفاً آنچه اهمیت دارد بیان مبانی نظری بحث است تا بنا بر هر مبنا، صورت های بحث اجتهاد گروهی آشکارتر گردد.

تقلید از اعلم و اجتهاد گروهی

پس از روشن شدن این مطلب که در مسأله تقلید از اعلم، دو نظریه اصلی وجود دارد، باید دید این دو نظریه چه تاثیری بر مسأله اجتهاد گروهی می گذارد.

۱- صورت نخست بنا بر نظریه وجوب تقلید از اعلم: آیا بنا بر وجوب تقلید اعلم، مقلد می تواند از شورای افتا تقلید کند؟ در پاسخ باید گفت این خود دارای دو صورت است: یا آن که اعلم مجتهدان در شورا عضویت دارد و یا بیرون از شورا است.

اگر در شورا عضویت دارد یا با نظریه شورا موافق است یا نیست. تنها در صورتی فرد عامی می تواند از این شورا تقلید کند که مجتهد اعلم عضو شورا باشد و ضمناً نظرش نیز - یا به نحو اتفاق و یا اکثریت - با شورا موافق باشد. اما اگر اساساً مجتهد اعلم عضو شورا نباشد و یا رأی او در مسأله مورد نظر با اکثریت شورا مخالف باشد، نمی توان از شورا تقلید کرد. البته نکته ای که در اینجا می توان به آن اشاره کرد آن است که ممکن است ادعا شود که تشکیل شورای فقیهان به خودی خود سبب تحقق علمیت در شورا می گردد، بنا براین همیشه تقلید از شورا، برای مقلدان لازم است.

واقعیت آن است که بیشتر ادله وجوب تقلید از اعلم، شامل شورای افتا نیز می شود. از اجماع که بگذریم (البته تحقق اجماع در این مسأله بسیار بعید به نظر می رسد؛ صدر، سید رضا، ص ۱۷۰) چه ادله عقلی آنان مانند بنای خردمندان، اطمینان به قول اعلم و چه دلایل نقلی ایشان مانند مقبوله و فرمان امام علی (ع)، همه و همه، به دنبال تقویت و اتقان نظر صائب تر و به دور از لغزشند و این امر معمولاً در سخن و رأی اعلم، جامه تحقق می پوشد، بنا براین ممکن است همین اوصاف و ویژگی ها در یک شخصیت حقوقی یعنی جمع مجتهدان شورای افتاء پدید آید. قطعاً خردمندان بر نظریه های صادر از مجموعه هایی که از گروهی از نخبگان و اندیشمندان در رشته مورد نیاز صادر گشته است اعتماد و وثوق بیشتری دارند تا آراییی که تنها از تراوشهای ذهن یک نفر - اگرچه نسبت به بقیه متخصصان آن رشته دارای فضل فزون تری باشد - برخاسته است. روایات وارد شده نیز بیشتر از این مطلب را اثبات نمی کنند که رأی افقه و اعلم و افضل، بیشتر در معرض اصابه به واقعیت است و هیچ جمودی بر شخص اعلم ندارد بلکه شامل گروهی که متصف به وصف علمیت شده است نیز می گردد.

۲- اما در صورتی که از اساس، تقلید اعلم را واجب نشماریم، بسیار روشن است که همه مکلفان حق دارند از شورای فتوا، تقلید کنند، زیرا حتی اگر مجتهد اعلم، درون شورا نباشد و مجموعه شورا را نیز اعلم ندانیم، باز هم تقلید از آن جایز

خواهد بود.

جواز تقلید از شورا

ممکن است جدای از بحث تقلید اعلم و این که شورای افتا، به صفت اعلامیت متّصف می‌گردد یا نه، این پرسش مطرح می‌شود که آیا اساساً تقلید از یک شخصیت حقوقی در بینش فقیهان ما جایز است یا خیر؟ آنچه تاریخ فقه ما به یاد دارد، همواره تقلید مردم از تک تک و آحاد مجتهدان بوده است. اما آیا روا است که مقلدان به جای رجوع به یک مجتهد، به گروه مجتهدانی که فرض آن است که به نقطه واحدی رسیده‌اند - با اتفاق یا اکثریت - مراجعه کنند؟ به نظر می‌رسد غالب ادله ای که جواز و یا وجوب تقلید را اثبات می‌کند، هیچ کدام شایستگی منع از جریان تقلید در اجتهاد گروهی را ندارند. اینک دلایل روا بودن تقلید را مرور می‌کنیم:

۱- بنای خردمندان: روشن است که خردمندان در همه علوم و مهارت‌هایی که خود در آنها تخصصی ندارند، به هنگام نیاز، به متخصصان و خبرگان مراجعه می‌کنند و از نظر آنها متابعت می‌کنند، اعم از امور زندگی و معاششان و یا امور آخروی و معادشان و برای آنان میان فرد و یا گروه، تفاوتی نیست، بلکه شاید اعتماد و تکیه شان بر گروه نخبگان، بیشتر باشد (شاید به همین دلیل است که امروزه وقتی پرونده پزشکی بیماری را که به مشکل جدی برخورد کرده است، به کمیسیون مرگب از گروهی از متخصصان ارائه می‌کنند، آرامش و اعتماد بیشتری برای بیمار مذکور حاصل می‌آید). البته تا کنون چون در مباحث فقهی، چنین زمینه ای کمتر به وجود آمده است، به طور قهری، روش و سیره خردمندان، کمتر در آن جریان یافته است.

۲- انسداد باب علم: دلیل انسداد نیز همانند بنای خردمندان، مانع از تقلید عوام از شورای افتا نیست چه آن که مضمون دلیل انسداد آن است که مقلدان در زمان غیبت چون دسترسی به امامشان ندارند و خودشان نیز بر اجتهاد توانایی ندارند و احتیاط تام نیز موجب عسر و حرج آنان می‌گردد و از سویی چون علم اجمالی به باقی بودن

تکالیف الزامی در حقشان دارند، پس لا جرم راهی جز تقلید از مجتهد، بر ایشان باقی نمی ماند (خویی، ص ۲۵). روشن است که این دلیل هم، فردی بودن مجتهد را در باب تقلید اثبات نمی کند و صرفاً بر لزوم و تعیین تقلید برای مکلف ناتوان از اجتهاد و احتیاط دلالت دارد و همان طور که گفته شد، تقلید می تواند از جمع باشد.

۳- آیات، مانند آیه نفر و آیه سؤال. نکته جالب آن است که این دو آیه نه تنها مانعی در راه حجیت تقلید از گروه مجتهدان به شمار نمی روند بلکه در نگاه بدوی، می توانند آن را اثبات نیز بکنند، چرا که در آیه نفر تعبیر ﴿لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم﴾ (توبه ۱۲۲) دارد که در ظاهر بر اجتهاد گروهی دلالت می کند و نیز در آیه سؤال، تعبیر «اهل الذکر» (نحل ۴۳) آمده است که به صیغه جمع به کار رفته است (ناگفته نماند که محققان از مفسران و فقیهان بر آنند که صیغه های جمع در این دو آیه برای توزیع است، به این معنی که مجتهدان و اهل ذکر در مقام بیان آموخته ها و نظراتشان، لازم نیست با هم و در کنار هم اقدام کنند (انصاری، ص ۷۲ تا ۷۵). به هر روی اگر نشود از استعمال جمعی در دو آیه در اثبات روا بودن تقلید از جمع را اثبات کرد، اما حداقل آن است که آیات هیچ گونه دلالتی در رد و منع آن نیز ندارند.

۴- روایات: اگر چه برخی از روایاتی که در مبحث جواز تقلید آورده اند، به نظر، تنها تقلید فردی را اثبات می کنند (مانند «اجلس فی مسجد المدینه و أفت الناس» و روایات فراوانی دیگری که شیعیان را به آحاد و اشخاص صحابه ارجاع می دهند. صدر، سید رضا، ص ۸۸ تا ص ۹۵ و نیز حر عاملی، ۳/۲۹۱) اما با تأمل در آنها و دقت در فضای حاکم بر آن دوران می توان دریافت که این گونه مواجهه تنها به لحاظ خصوصیات موارد بوده است و به هیچ وجه از آن نمی توان انحصار و علیت را بهره برد. در فضایی که مسائل شرعی و موضوعات مورد حاجت شیعیان اندک و محدود بوده است و یاران امامان نیز با توجه به بساطت و سادگی امر اجتهاد در آن دوران، کاملاً توانایی پاسخگویی به پرسش های مراجعه کنندگان را داشتند، بسیار طبیعی

می‌نماید که امام (ع) شیعیان را به تک تک یارانشان ارجاع دهند. حتی در برخی روایات، تعبیر به تنبیه و جمع نیز شده است که شاید برای تقلید از شورا مفید باشند: «العمری و ابنه ثقتان فما اذیا الیک عنی فعنی یؤدیان و ماقالالک عنی فعنی یقولان فاسمع لهما و اطعمهما...» (حر عاملی، ۱۳۸/۲۷)؛ «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا...» (حر عاملی، ۱۴۰/۲۷).

نتیجه گیری

- از مجموعه مباحث گذشته، چند گزاره، دست یافتنی است:
- ۱- اجتهاد گروهی دارای برداشت‌ها و اشکال گوناگونی است که حکم هر نوع با سایر انواع متفاوت است.
 - ۲- اجتهاد گروهی به معنای تلاش مشترک فقیهان برای دست یافتن به احکام شرعی، در هر حال ارزشمند و قابل تحسین است.
 - ۳- اگر اجتهاد گروهی به معنای تبادل آراء فقیهان باشد ولی در نهایت هر فقیه به صورت مستقل رأی خود را ابراز دارد، قطعاً مشکلی ندارد (اجتهاد در جمع).
 - ۴- اجتهاد گروهی زمانی دارای ارزش دو چندان می‌شود که برای آن، شخصیت حقوقی و مقامی مستقل فرض کنیم.
 - ۵- الزام اقلیتی که در شورای افتاء، نظری مخالف اکثریت دارد، به پذیرش رأی اکثریت مخالف اصول و قواعد مسلم فقهی است مگر برداشتی تازه ارائه شود.
 - ۶- تقلید از شورای افتاء به معنای اوّل (یعنی اجتهاد در جمع) در حقیقت تقلید از افراد شورا است نه از شورا و طبیعتاً با محذوری هم مواجه نیست.
 - ۷- ادله جواز و وجوب تقلید، عمومیت دارند و شامل تقلید از جمع فقیهان نیز می‌گردند.

۸- مسأله و جوب تقلید از اعلم تنها در برخی صورت ها ، برای شورای افتا ، ایجاد اشکال و محذور می کند.

در پایان سخن ، امید است فقه پژوهان ارجمند بر ژرفایی و غنای این مباحث که به واسطه نو و بدیع بودنشان ، خام به نظر می رسند ، بیفزایند.

منابع

- آذری قمی ، احمد، *التحقیق فی الاجتهاد و التقليد*، مؤسسه انتشارات دارالعلم، ۱۴۱۵ ق.
- اسدی ، ناصر حسین ، *شوری الفقهاء* ، دار صادق ، بیروت ، ۱۴۱۹ ق
- ابوزهره ، محمد ، *اصول فقه* ، دار الثقافه العربیه للطباعه ، بیروت ، ۱۳۷۷ ق.
- انصاری ،
- بحر العلوم ، سید محمد ، *الاجتهاد اصوله و احکامه* ، دار الزهراء (ع) وللطباعه النشر ، بیروت ، ۱۴۱۲ ق.
- حر عاملی ، محمد بن حسن ، *وسائل الشیعه* ، مؤسسه آل البيت (ع) ، قم ، ۱۴۰۹-۱۴۱۲ ق.
- حکیم ، سید محسن ، *مستمسک العروه الوثقی* ، دار الحیاء التراث العربی ، بیروت
- حکیم ، سید محمد تقی ، *الاصول العامه للفقاه المقارن* ، مؤسسه آل البيت (ع) ، للطباعه و النشر. ۱۳۰۸ ق.
- خراسانی (آخوند) ، محمد کاظم ، *کفایه الاصول* ، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، تهران
- خلّاف ، عبد الوهاب ، *مصادر التشريع الاسلامی* ، دار الكتاب العربی ، مصر
- خویی ، سید ابوالقاسم، *دراسات فی الاصول العملیه* ، سید علی حسینی شاهرودی ، حیدریه نجف ، ۱۳۷۱ ق.
- _____، *الرأی السدید فی الاجتهاد و التقليد* ، به قلم غلامرضا عرفانیان یزدی،

- مطبعه علمیه قم ، ۱۴۱۱ ق.
- الدوایی ، محمد معروف، *المدخل الى علم اصول الفقه* ، دانشگاه دمشق ، ۱۳۷۸ ق
 رشید رضا ، محمد ، *تفسیر المنار، قاهره*.
- سانو ، قطب مصطفی، *ادوات النظر الاجتهادی المنشود* ، دارالفکر المعاصر ، بیروت .
 شمس الدین ، محمد مهدی ، *الاجتهاد و التجدید* ، بیروت.
- شوکانی زبیدی ، محمد ، *ارشاد الفحول الى تحقیق الحق من علم الاصول* ، البانی ،
 مصر ، ۱۳۵۶ ق.
- صدر، سید رضا، *الاجتهاد و التقليد*، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، ۱۳۷۸ ش
 طبری ، ابن جریر ، *تاریخ الامم و الملوک* ، مؤسسه اعلمی ، بیروت.
- محمد اسماعیل ، شعبان ، *الاجتهاد الجماعی و دورا المجامع الفقہیہ فی تطبیقہ* ، دار
 البشائر الاسلامیه ، بیروت ، ۱۴۱۸ ق.